



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب نکاح که درباره مهر بود، فرمودند هر چیزی که مالیت دارد؛ چه عین باشد چه دین، چه عین باشد چه منفعت، این می تواند مهر قرار بگیرد، این «المهر ما هو»؛ اما «المهر کم هو» را بعد ذکر می کنند که چه قلیل باشد چه کثیر باشد، در استحباب «خمس مائة» درهم مطلبی دارند که بیان می کنند.<sup>۱</sup> این دو فرع را با یک فاصله ای ارائه کردند. یکی اینکه «المهر ما هو»؛ فرمودند چیزی که مالیت داشته باشد و مورد رضای طرفین باشد؛ خواه عین در قبال دین، خواه عین در قبال منفعت، خواه خود منفعت یا دین، اینها می توانند مهر قرار بگیرند. چون اسلام «جامع الأطراف» است و براساس سه بُعد سخن می گوید؛ اگر طرفین مسلمان بودند که حکمشان همین است، اگر طرفین اهل ذمه بودند حکم آنها باید بیان شود، اگر طرفین کافر حربی بودند حکم آنها باید بیان شود، اگر «أحد الطرفين» مسلمان بودند و طرف دیگر ذمی یا کافر حربی بود، حدوثاً یا بقاءً حکم آن باید مشخص شود.

طرح مسئله مهریه کفار نظیر خمر و خنزیر برای آن است که اسلام یک مثلث سه ضلعی است که هم احکام ملی و محلی دارد که در داخله حوزه اسلامی مصرف می شود، یک احکام منطقه ای دارد که در حوزه موحدان و اهل

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۸.

کتاب مصرف می‌شود، یک احکام بین‌المللی دارد که با هر انسانی کار دارد. براساس قاعده «الزام»<sup>۱</sup> هر ملت و نخلتی دینی که دارد، مکتبی که دارد، قانونی که دارد، اسلام آن را برای خود آنها به رسمیت می‌شناسد. اما اگر بخواهد مسئله سعادت و نجات آخرت را مطرح کند، می‌فرماید که چه در مشرق عالم چه در مغرب عالم باید انسان این سه عنصر را داشته باشد: ایمان به خدا، وحی و نبوت، معاد؛ لذا می‌فرماید که این سه عنصر که باشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾.<sup>۲</sup> عمل صالح این است که هر ملتی برنامه‌اش را برابر دین الهی خود قرار بدهد؛ منتها در فرهنگ قرآن، عملی صالح است که مطابق با حجت‌الیوم باشد که آن اسلام است و اگر چنانچه در بعضی از موارد دارد به اینکه دمی اگر چنانچه خمر و خنزیر را مهر قرار بدهد درست است، برای اینکه اسلام به او می‌گوید که تو می‌توانی به دین خود باقی باشی با شرایط ذمه و اگر کسی اهل کتاب بود و به شرایط ذمه پایبند نبود، معتقد نبود و عمل نکرد، او از نظر کلامی حکم کافر حربی را دارد، برای اینکه عمل او صالح نیست؛ نه مطابق با دین خودشان هست چون دین خودش بشارت داده که ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي﴾.<sup>۳</sup> نه به دین پیغمبر خاتم(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) اعتقاد دارد.

بنابراین اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ﴾، نفمود اینها در قیامت به بهشت می‌روند، فرمود هر کس این سه عنصر را داشته باشد: ﴿آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾، عملی را قرآن صالح می‌داند که مطابق با حجت آن عصر باشد. الآن اگر کسی مرتب نماز بخواند اما به طرف قدس، این

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۹، ص ۳۲۲: «الزُّمُّهُمْ بِمَا أَلْزَمُوا أَنْفُسَهُمْ».

۲. سوره بقره، آیه ۶۲.

۳. سوره صف، آیه ۶.

مقبول نیست، این عمل، صالح نیست. قرآن عملی را صالح می‌داند که مطابق با حجت آن عصر باشد. بنابراین نمی‌شود گفت که قرآن عمل صابئین را، یهودی‌ها را، ترساها را، مقبول می‌داند و آنها را اهل بهشت می‌داند. باید ایمان به خدا باشد، یک؛ ایمان به قیامت باشد، دو؛ و عمل او صالح باشد. این عمل صالح باشد یعنی وحی و نبوت آن عصر را بپذیرد و برابر آن هم عمل کند و اگر چنانچه بر دین خود باقی بود به دستور حجت‌العصر و حجت فعلی باید باقی باشد؛ یعنی اگر تحت شرایط ذمه آمد و مکتب اسلام اجازه داد او به دین خود عمل بکند، این «بإذن الله» است.

سرّ طرح مهر ذمی و امثال ذمی برای آن است که به هر حال اگر «أحد الطرفين» حدوثاً یا بقاءً مسلمان شد، یا «کلا الطرفين» بقاءً اسلام آوردند تکلیف چیست؟ وگرنه طرح مسئله اینکه دوتا کافر حربی اگر چنانچه خمر و خنزیر را مهر خود قرار بدهند این صحیح است یا نه، ارتباطی با ما ندارد، برابر قاعده «الزام» هر ملتی یک نکاحی دارد یک داد و ستدی دارد؛ اما یک طرف آن به هر حال باید به اسلام برگردد یا حدوثاً یا بقاءً تا اسلام متعرض این بشود محل ابتلای آن باشد.

بنابراین اینکه الآن مطرح می‌کنند که «لو عقد الذمیان علی خمر أو خنزیر صح»، برای آن است که او به دستور اسلام عمل کرده است. یک وقت است کافر است و ذمی نیست، این را نمی‌شود گفت به اینکه خمرفروشی و خنزیرفروشی برای او جایز است، او حکم کافر حربی را دارد. او حداکثر در حکومت اسلامی مستأمن است، نه اینکه خمرفروشی برای او جایز باشد. ولی اگر چنانچه شرایط ذمه را قبول کرده است به ذمه عمل کرده است، می‌تواند بدون علنی کردن، بلکه این خمر و خنزیر را مهریه قرار بدهد. لذا می‌فرماید: «لو عقد الذمیان»، نه اهل کتاب! آنها که شرایط ذمه را قبول کردند؛ یعنی در حقیقت تابع اسلام هستند، منتها اسلام به آنها اجازه داد که

این طور باشید. «و لو عقد الذمیان علی خمر او خنزیر صح»، چرا؟ «لأنهما یملکانه» ما هم گفتیم به اینکه هر چیزی که پیش یک ملت و نخلتی ملک است می تواند مهریه باشد. حالا چون شرایط ذمه دارند یک فقیه باید عهده دار باشد که به هر حال نکاح آنها صحیح است یا نه؟ نکاح که صحیح است مهر آنها «مهر المسمی» است یا «مهر المثل» است؟ می گوید «مهر المسمی» است، چون به شرایط ذمه عمل کرده است؛ اما اگر اهل کتاب باشد و به شرایط ذمه عمل نکند، نه چنین حکمی ندارند. «و لو أسلما أو أسلم أحدهما قبل القبض دفع القيمة لخروجه عن ملك المسلم سواء كان عيناً أو مضموناً»؛ اگر چنانچه «أحد الطرفين» یا «کلا الطرفين» اسلام آوردند این خمر و خنزیر ملک اینها نیست. اگر کسی مسلمان شد اسلام حدوداً مانع تملک خمر و خنزیر است، بقائاً سبب خروج اینها از ملکیت اینهاست. اگر مالک نبودند که نمی توانند مالک بشوند و اگر مالک بودند با اسلام اینها خودبخود از ملکیت اینها می افتند؛ مثل اینکه ظرفی از دست شخصی افتاد و شکست، مالیت ندارد در اسلام. اسلام مانع تملک این اعیان آلوده است، یک؛ و اسلام سبب خروج این اعیان آلوده از ملک شخص است، این دو؛ که ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ﴾<sup>۱</sup> این تحت ملکیت کسی در نمی آید.

حالا وقتی که اسلام آوردند، این برعکس آن ارتدادی است که قبلاً گذشت. قبلاً بیان شد به اینکه اگر نکاحی بین دو نفر منعقد شد، این نکاح با چند امر منفسخ می شود: یا با طلاق یا با فسخ یا با انفساخ حقیقی مثل مرگ یا با انفساخ حکمی مثل ارتداد. این باعث انفساخ است، نه فسخ؛ یعنی هیچ عاملی نمی خواهد، همین که - معاذ الله - «أحدهما» مرتد شدند مثل اینکه «أحدهما» مُردند، تمام شد و رفت. فسخ انشاء است قصد می خواهد، طلاق هم انشاء هست قصد می خواهد. مرگ این چنین نیست که حالا انشاء باشد و قصد باشد، یک عاملی است که تکویناً

۱. سوره مائده، آیه ۹۰.

این علقه را منقطع می‌کند انفساخ حقیقی است. ارتداد انفساخ حکمی است. حالا برعکس آن، اسلام چگونه؟ اسلام هم به منزله انفساخ حکمی است؛ یعنی اگر دو نفر اهل کتاب یکی از آن دو مسلمان شد و دیگری همچنان بر کفر خود باقی ماند مخصوصاً اگر زن مسلمان شد، این می‌تواند حکم انفساخ را داشته باشد؛ اما اگر باهم مسلمان شدند حکم آنها کماکان باقی است.

بنابراین این می‌شود پنج حالت؛ سه حالت آن که طلاق و فسخ و انفساخ حقیقی که مرگ است روشن است، این دو حالت که به منزله انفساخ است، یکی درباره ارتداد است که به منزله انفساخ است و یکی هم اسلام «أحد الکافرین» است که آن هم به منزله انفساخ عقد است، از این به بعد نمی‌تواند همسر او باشد.

حالا تکلیف مهر چیست؟ می‌فرمایند به اینکه اگر دو ذمی حدوثاً خمر یا خنزیر را مهریه قرار دادند، چون اسلام به آنها گفت اگر علنی نباشد در صورتی که به شرایط ذمه عمل کنید می‌توانید روی اینها حساب مالی باز کنید، این صحیح است، چون «لأنهما یملکانه». البته در بحث‌های بعد خواهد آمد که اصلاً این مالیت ندارد، سخن در مالک نیست، سخن در ملک است. اگر یک چیزی مالیت نداشت هیچ کس نمی‌تواند مالک آن باشد، چون این مالیت ندارد، نه این است که مالیت دارد ولی اینها نمی‌توانند. اگر نصوصی که درباره ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ﴾ وارد شده است که ﴿رَجِسُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، آن نصوص و روایات بیان‌کننده این ﴿رَجِسُ﴾ باشد که این تحت ملک کسی در نمی‌آید، چه مسلمان چه غیر مسلمان، اصلاً ملک نیست. ته‌سیگاری که در خیابان ریخته است، این مال کسی نیست، این ملکیت ندارد تا آدم با آن معامله کند. خمر و خنزیر این‌چنین هستند، اگر برابر آن نصوص باشد این اصلاً مال نیست تا اینکه بگوییم مالکش مثلاً ذمی است. اگر نه، در این مالیت حساب کردند چه اینکه صدر اسلام قبل از اینکه این آیه ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ﴾ نازل بشود، بازار خمر و خنزیر بود و خرید و فروش

می‌کردند. اسلام که دفعهٔ نمی‌توانست کل این بازارها را تعطیل کند. کم‌کم یکی پس از دیگری اول گفت این برخلاف تقواست، بعد گفت که عقل‌زدایی می‌کند، بعد گفت فساد ایجاد می‌کند، بعد کم‌کم وقتی زمینه فراهم شد، آیه نازل شد که ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ﴾، چهار یا پنج مرحله بود، تا این مرحله اخیر به این صورت در آمد. اگر ما یک سلسله روایات داشتیم که این اصلاً مالیت ندارد، ولی ممکن است کسی بگوید این فتوای اسلام است که می‌گوید مالیت ندارد، وگرنه فتوای یهودیت و فتوای مسیحیت این است که مالیت دارد. اگر ما گفتیم کفار مثل مسلمان‌ها مکلف به فروع هستند همان‌طوری که مکلف به اصول هستند، آن وقت حکم آنها حکم مسلمان را پیدا می‌کند در عدم جواز جعل خمر و خنزیر؛ اما حالا براساس آن مبنا نیست این را بعد مرحوم صاحب جواهر متعرض‌اند که اگر ما نصوص خاصه را ببینیم از آنها می‌توانیم استفاده کنیم که اصلاً این مالیت ندارد. یک چوب‌کبریتی که انسان روشن کرد بعد انداخت در خیابان، این مالیت ندارد تا کسی با این معامله کند، این اسلام و غیر اسلام ندارد. اگر طبق آن نصوصی که مرحوم صاحب جواهر بی‌میل نیست که از آنها نفی مالیت استفاده کند، این ذمی و غیر ذمی ندارد؛ اما اگر آن نصوص در این مصاف بود که مسلمان‌ها نمی‌توانند با آن سرمایه‌گذاری کنند، این بله، کافر ذمی می‌تواند آن را مهریه قرار بدهد.

«لو عقد الذمیان علی خمر أو خنزیر صح لأنهما یملکانه» ملک هستند و مهر باید ملک باشد. «المهر ما هو» باید ملک باشد؛ حالا یا عین در قبال منفعت، یا عین در قبال دین، یا خود دین و منفعت. «و لو أسلما» که این اسلام به منزله حیات مجدد اینهاست، یا «أسلم أحدهما» که در حکم انفساخ است، اگر این اسلام قبل از قبض مهر بود، چون مهر را بدهکار است و به ذمه او آمده و طرف دیگر یا مسلمان شده یا مسلمان نشده به هر حال مهریه می‌خواهد. اسلام باعث سقوط مهر نیست، باعث تعویض مهر است؛ آنچه را که مال نبود حالا باید مال باشد یعنی

شوهر باید چیزی که مالیت دارد را به همسرش بپردازد. باید این خمر و خنزیر را «عند المستحل» قیمت‌گذاری کنند که در بازار خمرفروش‌ها این چقدر می‌ارزد؟ در بازار خنزیرفروش‌ها این چقدر می‌ارزد؟ آن را شوهر به همسرش تأدیه کند.

«لو أسلما أو أسلم أحدهما» قبل از قبض مهر «دفع القیمة»، چرا؟ «لخروجه عن ملك المسلم سواء كان عيناً أو مضموناً». یک وقت است که می‌گویند این خُم از خمر را مهر قرار دادیم، یک وقتی می‌گویند یک خُم از خمر که در ذمه است آن مهر قرار می‌گیرد؛ به هر تقدیر باید قیمت باشد.

در مسئله ضمان حرف آخر را قیمت می‌زند. بیان آن این است که قبلاً ملاحظه فرمودید ما دو قسم ضمان داریم: یک ضمان معاوضه داریم و یک ضمان ید «کما تقدم غیر مرّة». ضمان معاوضه در معاملات است؛ در بیع طرفین ضامن ثمن و مضمن هستند، در اجاره طرفین ضامن آن عین مورد اجاره و مال الاجاره‌اند یا کار اجیر و مورد اجاره‌اند. این شخص که ضامن است، قیمت را ضامن نیست ثمن را ضامن است؛ گاهی ممکن است ثمن کمتر از قیمت باشد و گاهی بیشتر از قیمت، ولی مشتری ثمن را ضامن است نه قیمت را! این برای ضمان معاوضه است. در همه عقود آنچه را که قرار گذاشتند مورد تضمین طرفین است.

ضمان ید مربوط به قاعده اتلاق است: «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»<sup>۱</sup> غصب کرده سهواً نسیاناً مال مردم را تلف کرده ضامن است. در ضمان ید اگر آن شیء تالف مثلی بود مثل، قیمی بود قیمت. اینکه می‌گویند یا مثل یا قیمت، برای ضمان ید است، کاری به ضمان معاوضه ندارد.

۶. کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۲، ص ۲۲؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

اینکه عرض کردیم حرف آخر را قیمت می‌زند برای همین است. این شخصی که مال مردم را تلف کرد غصب کرد یا عمداً یا سهواً یا خطأً هر چه بود، دست او آمد روی مال مردم و چون دست آمد روی مال مردم این ید، ید ضمان است. اینها را در محاورات عرفی وقتی غرائض عرف را تحلیل می‌کنید می‌بینید چند لایه در می‌آید، یک؛ و دین همین چند لایه را امضا کرده، دو. اگر کسی دست گذاشت روی مال مردم این ید، ید ضمان است؛ اگر این عین موجود است خود عین را باید بدهد و اگر عین تلف شد، این عین مثلی بود باید مثل آن را بدهد، نبود باید قیمت آن را بدهد. این ید، ید ضمان چند لایه‌ای است، نباید گفت که حالا اینکه مثلی است مثل آن پیدا نمی‌شود، عرف این را نمی‌پذیرد، بنای عقلاً این را نمی‌پذیرد و شارع هم همین را امضا کرده است. مثلاً نمی‌تواند بگوید قبلاً از این چینی‌ها درست می‌کردند حالا از اینها درست نمی‌کنند، یا قبلاً از این فرش‌ها می‌بافتند حالا نمی‌بافند، پس ضامن نیست، خیر! عرف این ید را ید ضمان می‌داند، دین هم همین را امضا کرده است.

پس ما یک ضمان معاوضه داریم و یک ضمان ید. اینکه عرض کردیم حرف آخر را قیمت می‌زند برای این است که در مثلی اگر مثل موجود بود کارخانه‌ای است و تولیدات فراوانی دارد، یک دانه از این ظرف‌ها را غصب کرده شکست، باید برود ظرف دیگری که مثل این است را بپردازد و اگر قیمی بود که قیمت را بپردازد، یک نسخه خطی بود یا یک شیء سابقی بود که الآن تولید نمی‌شود باید قیمت بپردازد. پس اگر مثلی بود و نادر شد و در دسترس نبود، همین مثلی تبدیل به قیمت می‌شود، چون این «علی الید ما أخذت» چند لایه را می‌گیرد و دین هم همین را امضا کرده است.

حالا برویم به سراغ ضمان معاوضه؛ در ضمان معاوضه ثمن باید بپردازند، ثمن اگر تلف شد، اگر مثلی بود مثل، قیمی بود قیمت، از آن به بعد ضمان، ضمان معاوضه نیست. یک شیء خاصی را ثمن قرار دادند اتفاقاً یک



رهگذری آمد و پا زد و شکست، این شخص مشتری باید بپردازد؛ اگر مثلی بود مثل و اگر قیمی بود قیمت. پس حرف آخر را قیمت می‌زند. همیشه در مثلی «عند إعزاز» حرف را قیمت می‌زند، در قیمی که ابتدائاً حرف را قیمت می‌زند، در ضمان معاوضه اگر چنانچه آن عوض تلف شد، مثلی بود مثل، نشد قیمت، اگر قیمی بود که همان اول باید قیمت را بپردازد. در همه موارد حرف آخر را قیمت می‌زند که این شخص ضامن قیمت است، بنای عقلا این است و شارع مقدس هم در بسیاری از این موارد بنای عقلا را امضا کرده است. سرّش این است که عقل حجت الهی است، این طور نیست که بنای عقلا خودساخته باشد.

در این قسمت فرمود به اینکه اگر اینها نپرداختند باید که ضامن باشند «سواء كان عيناً أو مضموناً». «و لو كانا مسلمين أو كان الزوج مسلماً»؛ اگر در آغاز عقد طرفین مسلمان بودند، جعل یک شیئی که در شرع مالیت ندارد، آن را به عنوان مهر، این مهر باطل است نه عقد، چون مهر نه جزء عقد است و نه شرط صحت عقد؛ لذا اگر مهر هم نباشد عقد صحیح است. مهر باطل به منزله عدم ذکر مهر است، آن وقت تبدیل می‌شود به «مهر المثل». فرمود: «ولو كانا مسلمين أو كان الزوج مسلماً» سه قول است که ایشان می‌فرمایند قول دوم حق است. اینها برابر قاعده است و نصوص هم این را تأیید می‌کند «كما سيأتي إن شاء الله». «قيل يبطل العقد»؛ اگر عقد انقطاعی باشد بله، اما عقد انقطاعی نیست. در عقد انقطاعی امام فرمود: «إنما النكاح بأجل و أجر».<sup>۱</sup> دوتا رکن دارد: مدت و مهر، بله عقد انقطاعی همین طور است؛ اما عقد دائم مدت که ندارد، مهر هم که رکن نیست.

پرسش: اکثر علما می‌گویند باطل است چطور می‌گوید «قيل»؟!

۱. ر. ک. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

پاسخ: «قیل» که می‌گویند معنای آن این نیست که قائل آن کم است، معنای آن این است که این مورد قبول ما نیست. اینکه می‌گویند «و قیل» اشعار به تمریض است برای همین است، ایشان این حرف اول را قبول ندارند. گاهی یک بزرگواری یک فتوایی می‌دهد که عده زیادی تا یک چند سالی همان فتوا را دارند، این در حقیقت یک نفر است. چون مورد قبول نیست می‌فرماید «قیل». ایشان در بین اقوال سه‌گانه قول دوم را قبول می‌کنند.

می‌فرماید «قیل یبطل العقد»، یک؛ «و قیل یصح» این عقد صحیح است، منتها «یثبت لها مع الدخول مهر المثل»، چون «مهر المسمی» که باطل شد، «مهر المثل» است؛ اگر آمیزش نشده باشد که هیچ، چون چیزی قرارداد نکردند و اگر آمیزش شده باشد که «مهر المثل» است. قول سوم: «و قیل بل قيمة الخمر»؛ وقتی که ذات اقدس الهی برای کسی عین چیزی را رجس دانست آن مالیت ندارد. آن ضمان ید که اگر قیمی بود قیمت؛ یعنی ید، ید ضمان بود. الآن این زوجه ید او نسبت به خمر ید مقلوعه است دستی ندارد. چون خمر در اسلام مثل آن است که یک چیزی از دست او افتاد و شکست، مالیت ندارد، نمی‌شود گفت قیمت خمر را بپردازد. لذا می‌فرمایند که «قیل بل قيمة الخمر و الثانی» که عقد صحیح است، «مهر المسمی» باطل است، «مهر المثل» مع دخول تثبیت بشود، این حق است. پرسش: ...

پاسخ: عقد در قول سوم صحیح است؛ منتها می‌فرمایند به اینکه قیمت خمر را باید بپردازد. این مثلی نیست که تلف شده حالا چون مثل ندارد و تلف شده مثل آن را بپردازد، این اصلاً مالیت ندارد. آنجا که بدلش قیمت است، برای اینکه قیمت لایه دوم مالیت آن شیء است، یک شیئی که عین خارجی است. ببینید اینکه می‌گویند غاصب مأخوذ به اشد احوال است برای چیست؟ برای اینکه دست غاصب و دست ظالم وقتی روی مال مظلوم رفت تمام لایه‌هایش تحت ضمان اوست. حالا اگر کسی یک ارزی را از کسی به ستم گرفت در طی این چهارماه یا پنج‌ماه

این ارز به «أعلى القيم» رسید می‌گویند این غاصب مأخوذ به اشد احوال است، چرا؟ برای اینکه این ارزی که او سرقت کرد و در دست او بود، آن وقتی که قیمت رایج داشت، این لایه اول؛ وقتی یک قدری بالا آمد، لایه دوم؛ تحت ظلم این ظالم است این ید، ید غاصب است، وقتی به اوج منحوس خودش رسید، این لایه سوم است دست مغضوب است، لذا این شخص می‌تواند بگوید که تو باید گران‌ترین وقت این ارز را به من بدهی، او می‌تواند بگوید. اینکه غاصب مأخوذ به اشد احوال است نه برای انتقام‌جویی بیجاست، برای اینکه می‌گوید آن روزی که این ارز به «أعلى القيم» رسید، این دست تو بود، اگر به من می‌دادی من در بازار تبدیل می‌کردم؛ مال من تحت قهر تو بود، این سه لایه تحت این ید است. یک وقتی مثل است، بله فرشی کسی را غصب کرده، بله این مثلی این‌طور است، مثل فرش او را می‌دهد و کرایه آن مدت را هم مثلاً می‌دهد؛ اما قیمت آن فرق کرده کمتر شده او ضامن نیست چون این مثلی است. اما اگر قیمی باشد تمام این سه لایه تحت ضمان این ید غاصبانه است.

اما حالا روایت‌هایی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) نقل کردند این است؛ در جلد هفده وسائل صفحه ۲۲۳ روایت اولی که نقل فرمود این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» - که روایت معتبر است - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ تَرَكَ غُلَامًا لَهُ فِي كَرَمٍ لَهُ يَبِيعُهُ عِنْبًا أَوْ عَصِيرًا»؛ یک کسی باغی داشت، درخت انگور داشت و باغبانی هم داشت، این باغبان را اینجا وادار کرد که این میوه درخت انگور را بگیرد حالا یا خود انگور را بفروشد یا عصاره آن را بفروشد. «فَانْطَلَقَ الْغُلَامُ فَعَصَرَ خَمْرًا»؛ او شراب درست کرد و فروخت «ثُمَّ بَاعَهُ». اینجا وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این نقل «محمد بن مسلم» فرمود: «لَا يَصْلَحُ ثَمْنُهُ»؛ این به حکم وضعی اشاره دارد یعنی این معامله باطل است. منتها اثبات بطلان با کلمه «لا يصلاح» آسان نیست.

اما ذیلش: «ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ ثَقِيفٍ»؛ حضرت فرمود: رجلی از قبیله ثقیف «أَهْدَىٰ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صِ رَاوِيَيْنِ مِنْ حَمْرِ»؛ دو ظرف و دو سبو از خمر را چون پیش آنها خیلی محترم بود، این را به حضرت تقدیم کردند. فوراً با «فاء» تفریع «فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَهْرِيقَتَا»؛ فرمود بریزید اینها آلوده است، فوراً هر دو را ریختند. «وَقَالَ إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شَرْبَهَا حَرَّمَ ثَمَنَهَا»؛ چیزی هم از ما طلب ندارد و چیزی هم به او ندهید، حالا او به هر قصدی که آورده، این یک عین آلوده است، چون مالیت ندارد چیزی هم حق ندارید به او بدهید، چون قاعده هم همین است، این اصل کلی است که «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ»<sup>۱</sup>، چه خدمات حرام، چه کالای حرام؛ شراب کالای حرام است ثمن آن حرام است؛ کار کردن در بانک‌های ربوی این خدمت این کار حرام است، آن حقوق هم حرام است. اینکه وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) در روز عاشورا فرمود حرف من در شما اثر نمی‌کند، برای اینکه شکم شما از حرام پُر شد همین است. این همه مراجع داد می‌زنند که بانک ربوی حرام است، حقوق حرام است، کشور را با ربا نمی‌شود اداره کرد، ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا﴾<sup>۲</sup>، او عمری دارد حرام می‌خورد، حرف کسی را گوش نمی‌دهد. این امام زمان بود وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) فرمود شما تحلیل نکنید ببینید من هیچ کاری نکردم؛ نه مجرم سیاسی هستم، نه مجرم اعتقادی هستم، نه مجرم اخلاقی هستم، بالاتر از همه، تمام این دسیسه‌های این منطقه از «ابن زیاد» است، چند شب قبل همین «ابن زیاد» دم شمشیر نماینده من «مسلم بن عقیل» بود، او همان جا می‌توانست به حیاتش خاتمه بدهد، ولی ما این کاره نیستیم. مگر پشت پرده وجود مبارک «مسلم» نبود؟! شجاع هم که بود، آیا نمی‌توانست به حیات «ابن زیاد» خاتمه بدهد؟! فرمود ما این هستیم. تمام توطئه‌های کوفه و

۱. عوالی اللئالی العزیزة، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۶.

کربلا برای همین «ابن زیاد» بود. توطئه‌های دور البته مال اتاق جنگ شام بود که بیگانه هم شرکت کردند که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «ارْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ».<sup>۱</sup> در همان جریان عاشورا، این «سرجون مسیحی» در اتاق جنگ شام چکار می‌کرد؟! همیشه این بیگانه‌های این نقش را داشتند. ولی حضرت فرمود تمام این فتنه از «ابن زیاد» است. او در تیررس و شمشیررس نماینده من بود، ما این کاره نیستیم. شما چه جرمی از من سراغ دارید؟! «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي»؟!<sup>۲</sup> بعد فرمود این حرف من در شما اثر نمی‌کند، برای اینکه شکم شما از حرام پُر شد، همین‌طور است.

فرمود: «إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا حَرَّمَ ثَمَنَهَا»، این یک اصلی در اسلام است که «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئاً حَرَّمَ ثَمَنَهُ»؛ خدمات باشد همین‌طور است، کالا باشد همین‌طور است. بعد فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ خِصَالِ هَذِهِ الَّتِي بَاعَهَا الْعُلَامُ أَنْ يُتَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا» که حرف دیگر است.

روایت دوم این باب مرحوم کلینی «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ»؛ می‌گوید به عرض امام صادق(سلام الله علیه) رساندم: «رَجُلٌ أَمَرَ غُلَامَهُ أَنْ يَبِيعَ كَرْمَهُ عَصِيراً فَبَاعَهُ حُمْراً»؛ او به باغبان گفت که شما شیرۀ این را شربت این را آب انگور را بفروشید، او تبدیل به شراب کرد و فروخت «ثُمَّ أَتَاهُ بِثَمَنِهِ». حضرت فرمود: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ أَنْ يُتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ».<sup>۳</sup> این روایت هم مثل روایت اول آن قدرت را ندارد که حرمت را ثابت کند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۱.

۲. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۱۵۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۲۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

در روایت سوم این باب که مرحوم کلینی «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ ع» نقل کرد این است که «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ»؛<sup>۱</sup> این کسی که حالا با کامیون یا غیر کامیون، این شراب را جابجا می‌کرد این کرایه‌اش حرام است، اُجرتش هم حرام است «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ».

مشابه این روایت چهار<sup>۲</sup> و روایت پنج<sup>۳</sup> هم درباره مسئله لعن هست و در روایت ششم هم این‌طور فرمود به اینکه حضرت اینها را ریخت و فرمود: «ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»؛<sup>۴</sup> یک وقت است که کلب، کلب معلّم است، سگ شکاری است، این را در اوایل سوره مبارکه «مائده» فرمود که این سگان تربیت شده که به مکتب شما آمده ﴿مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ﴾<sup>۵</sup> چون امین شد پاک شد، از نظر امانت پاک شد گرچه نجس است، رهاورد آن حلال است. مستحضرید این حیوانی که قابل تذکیه است باید ذبح بشود، اگر ذبح نشود که مُردار است. اگر چنانچه این کلب معلّم را این شکارچی اعزام کرد و «بسم الله» گفت و اعزام کرد، این در سنگلاخ‌های کوه رفته یک کبکی را گرفته و خفه کرده است، اینکه ذبح نشده است؛ اما حلال و طیب و طاهر است، فقط آنجایی که دندان سگ خورده، آنجا نجس است که بعداً می‌شویند. سگ امین کسبش حلال است، با اینکه ذبح نشد، اگر جای دیگر بود مُردار بود. این آیه سوره «مائده» نمی‌گوید که آنچه که شما صید کردید را

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۳۹۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۵.

۵. سوره مائده، آیه ۴.

بیاورید ذبحش بکنید بعد بر شما حلال است، خیر! همانی را که او خفه کرد برای شما حلال است؛ منتها آن جایی که دندان زد نجس است و باید بشویید. اگر گفتند که یک عده‌ای از کلاب بدتر هستند برای همین جهت است. فرمودند «تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»؛ کلبی که «یصطاد» کلب معلّم، خرید و فروش آن عیبی ندارد. روایت هفتم: «مِنْ أَكْلِ السُّحْتِ تَمَنُّ الْخَمْرِ» و نهی شده است از ثمن کلب؛ منتها تخصیص می‌خورد به ثمن کلب معلّم که حلال است.<sup>۱</sup>

می‌ماند بعضی از نصوص که مرحوم صاحب جواهر به ایشان (مرحوم محقق) می‌فرماید اینها از مالیت وقتی افتادند، چگونه شما می‌گویید «ذمّی یلکانه»؟!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۵.